

# نقش باور به جاودانگی نفس در زندگی اخلاق مدارانه با نگاهی به آموزه‌های صدر المتألهین

محمد مهدی گرجیان عربی<sup>۱</sup> و فاطمه نجفی<sup>۲</sup>

## چکیده

انسان موجودی سرشته شده از جسم و جان است که میان این دو رابطه تنگاتنگی وجود دارد. جسم و روح آدمی از ابتدای خلقت به سوی تعالی در حرکت اند و در این مسیر، انسان به نقطه ای می‌رسد که تعلق روح به بدن به گونه ای که در این حیات مادی بوده، منقطع می‌گردد. از سوی دیگر بر اساس آموزه‌های دینی و عقلانی این گونه به دست می‌آید که با عنایت به تجرد روح، نفس انسان نه تنها جاودان باقی می‌ماند، بلکه حقیقت نفس آدمی به واسطه علم و عمل صالح ساخته می‌شود و در ارض ملکوت، هر انسانی میهمان سفره معرفت و عملکرد خویش است. بر اساس چنین باوری عقل آدمی انسان را به زندگی متشرعانه و اخلاق مدارانه دعوت می‌نماید؛ چراکه طبق باور به جاودانگی و بقای نفس، انسان دارای حیات ابدی بوده و هر نفسی رهین و متحد با معرفت و اعمال خویش است؛ بنابراین باید ره‌توشه‌ای مناسب با زندگی جاودانه خویش به همراه داشته باشد؛ از این رو در زندگی محتاج برنامه‌ای جامع و کامل است تا تمامی ابعاد مادی و معنوی او را تأمین نماید و انسان را برای حیات طیبه ابدی مهیا سازد. در نوشتار حاضر به اجمال به بررسی باور به جاودانگی نفس و تأثیر آن در زندگی اخلاق مدارانه با نگاهی به آموزه‌های صدر المتألهین، با روش عقلی تحلیلی می‌پردازیم تا به این پرسش پاسخ داده شود که باور به جاودانگی نفس از نظر مرحوم صدر المتألهین چه تأثیری بر زندگی اخلاق مدارانه دارد؟

**واژگان کلیدی:** زندگی اخلاق مدارانه، جاودانگی نفس، باورهای اعتقادی، صدر المتألهین.

تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۱/۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۵

۱. استاد دانشگاه باقرالعلوم و جامعه المصطفی العالمیه (gorjian@bou.ac.ir).

۲. دانش آموخته سطح ۴ حکمت متعالیه مدرسه علمیه عالی تخصصی معصومیه قم / نویسنده مسئول

(fnnajafi@chmail.ir)

## مقدمه

انسان در حیات خویش دو گوهر گرانبایه دارد؛ یکی «جسم» و دیگری امری گرانبه‌تر به نام «نفس». تازمانی که او در زندگی مادی دنیوی به سر می‌برد، این دو با یکدیگر همگام و همراه‌اند و الفتی عمیق میان آنها برقرار است.

از آنجا که زندگی مادی دنیوی سرشار از نزاحمات و تعارضات می‌باشد، آشکار و مسلم است که باقی و برقرار نخواهد بود و جسم آدمی که امری مادی است، در بستر استهلاک، فناپذیر و نابودشدنی خواهد بود.

براین اساس اگر انسان خویشتن را به‌خوبی بشناسد، خواهد یافت که موطن اصلی او این دنیای فناپذیر نخواهد بود؛ به‌همین دلیل انسان اندیشمند و اهل توجه همواره به فکر موطن اصلی خویش بوده و به‌حکم «حُبِّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» (قمی، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۵۲۵)، با عشق و محبت به موطن اصلی خویش، بازگشت به آن را طالب است و نیک می‌داند که در آنجا زندگی باقی و ابدی خواهد داشت؛ از این‌رو با اندک تأملی اهمیت و جایگاه مهم زندگی دنیوی خویش را درمی‌یابد و به حقیقت کلام نبوی ﷺ که فرموده‌اند: «الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۶۵) نایل می‌گردد؛ زیرا هر اعتقادی که انسان در این دنیا بدان معتقد بوده و هر فعل و اخلاقی که با آن خو گرفته است، به آرامی و تدریج، ملکه او گشته و متحد با گوهر ذات او می‌گردد؛ همچون بذری که در زمین مستعد کاشته شده و آن‌هنگام که مرگ آدمی فرا رسد و پرده‌ها و حجب کنار روند، حاصل تمامی کشت‌های خویش را به‌روشنی خواهد دید و درمی‌یابد که هر آنچه در آنجا بدان معتقد بوده و عمل کرده است، اکنون با همان حقیقت بروز و ظهور می‌یابد و زندگی ابدی و نفس باقی او با همین سرمایه‌ای که در دنیا کسب کرده است، عجین خواهد بود.

انسان خردمند و دوراندیش با اندک تأملی درمی‌یابد که در این دنیا وظیفه‌ای بس سنگین و خطیر بر عهده دارد و از این‌رو به‌دنبال ره‌توشه‌ای مناسب با حیات ابدی خویش خواهد بود. آنچه زندگی جاودانه انسان را شکل می‌دهد، علم و عمل صالحی است که او در زندگی دنیوی بدان‌ها ملزم بود است؛ از این‌رو انسان عاقل و عاقبت‌اندیش هیچ‌گاه لذت و بهجت ابدی خویش را به‌لذایذ زودگذر و فانی دنیوی نخواهد فروخت؛ بنابراین به حکم عقل که رسول باطنی بوده و به ارشاد رسولان بیرونی که قافله‌سالاران کاروان بشریت‌اند، انسان‌ها برای تأمین سعادت ابدی خویش، محتاج زندگی

سالم و اخلاق مدارانه‌ای اند تا برای ابدیت خویش ره‌توشه‌ای مناسب فراهم آورند؛ به‌همین دلیل بخش فراوانی از دستورات دینی که توسط شارع مقدس صادر گشته است، دستورات اخلاقی متناسب با زندگی جاودانه انسان در خیر و بهجت و سرور می‌باشد و انسان در حیات فردی و اجتماعی خویش با ملزم شدن به یک زندگی متشرعانه و اخلاق مدارانه خواهد توانست حیات ابدی و نفس باقی خویش را به حیاتی طیبه مزین نماید.

در نوشتار حاضر ضمن بیان چیستی نفس و نیز تبیین بقا و جاودانگی آن، به بررسی رابطه میان باور به بقا و جاودانگی نفس با زندگی اخلاق مدارانه با نگاهی به آثار حکیم متأله صدرالمتهلین می‌پردازیم.

### ۱. چیستی نفس انسان

نفس آدمی حقیقتی است که در آغاز پیدایش و تعلق به بدن، امری مادی و جسمانی است، اما پس از آن در مسیر حرکت خویش، رفته‌رفته از جسمانیت فاصله می‌گیرد و به‌سوی تجرد و روحانیت حرکت می‌نماید (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۳۴۷).

از آنجاکه انسان در این دنیا با بدنی مادی همراه گشته است، در طول حرکت نفس به‌سوی روحانیت و تجرد، هیچ‌گاه نفس از وظیفه تدبیر و هدایت بدن کوتاهی نمی‌ورزد و هیچ شأنی او را از شئون و وظایف دیگرش باز نمی‌دارد و به اقتضای مظهریت «لایشغله شأن عن شأن» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۸، ص ۱۵۴) عمل می‌کند.

براین اساس همواره باید با دو چشم به نفس نگریست: ازسویی جنبه تجردی آن را ملاحظه کنیم و ازسوی دیگر حیثیتی که با این بدن مادی دنیوی مرتبط است و نادیده‌گرفتن هریک به‌معنای محدودکردن نفس است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۸۴۴ / انصاری شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۱۴۳)؛ بنابراین با این دو نگاه جامع، انسان درمی‌یابد که نفس او در این عالم مادی مبدأ تمامی قواست و قوای دیگر همگی لشکریان او هستند و افزون‌براین، جوهر نفس در ورای این جهان مادی، امری روحانی به حساب می‌آید.

به‌عبارت‌دیگر می‌توان گفت نفس در این دنیا صورت‌بخش به قواست و با حرکت جوهری رفته‌رفته به‌سوی تجرد و روحانیت پیش می‌رود و پس از مرگ و مفارقت نفس از بدن، نفس انسان قوه ایست برای صور باقی اخروی خواهد بود. این‌گونه دریافت می‌شود که نفس انسان در پایان حرکتش در این جهان مادی، در بالاترین درجات صور جسمانی و در ابتدایی‌ترین مرتبه از معانی روحانی قرار

دارد؛ همچون نردبانی که پله نهایی آن ابتدایی‌ترین نقطه از بام و انتهای‌ترین نقطه از زمین خواهد بود و چه حکیمانۀ خداوند بلند مرتبه آمیختگی این دو حیثیت نفس را در قالب تمثیلی زیبا بیان کرده است، آنجا که می‌فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ...» (الرحمن: ۱۹-۲۰).

گویی نفس آدمی محل اجتماع دو دریاست، دو دریایی که هیچ‌گاه به حدود یکدیگر تجاوز نمی‌کنند و این دو حیثیت نفس هرگز با یکدیگر تعارضی ندارند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۵۱۹/ همو، ۱۳۸۹، ص ۲۴۳).

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت اینکه حقیقت نفس، امری الهی است و نوری از انوار قدسی ازسوی حضرت والای احدیت که به منزلگاه مادی تابیده است:

چو هست مطلق آید در اشارت      به لفظ «من» کنند از وی عبارت

(لاهیجی، ۱۳۳۷، ص ۲۲۰)

براین اساس آنچه از حکیمان و خردمندان به‌عنوان تعریف نفس نقل شده است: «کمال أول جسم طبیعی آلی ذی حیاة بالقوة من جهة ما يدرك الأمور الكلية و يفعل الأفعال الفكرية»، این تعریف و مشابه آن همگی تعاریف شرح‌الإسمی‌اند و هیچ‌یک به همه حقیقت نفس نپرداخته‌اند، بلکه نفس آدمی درحقیقت نوری از انوار معنویه الهیه است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۵۱۳)؛ حقیقتی ملکوتی و ربانی که از عالم امر است و حتی اگر در این دنیا آدمی بکوشد و حجاب‌ها و موانع مادی را کنار بگذارد، همه عالم ملک و ملکوت به اذن حضرت رحمن در او ظهور و بروز می‌یابد و قدرت وی در تمامی موجودات جاری و ساری می‌گردد، تا آنجا که به اذن خداوند می‌تواند در ذات خویش صورت‌های گوناگونی خلق نماید.

میان نفس انسان که نوری از انوار الهیه است، پیوند و رابطه عمیقی با جان جهان و مبدأ اعلی وجود دارد و سرانجام سعادت‌مندی نفس در آن است که در مسیر حرکت خویش به‌سمت تجرد و روحانیت، به‌سوی مبدأ فیاض تعالی یافته و خسران آن، محجوب‌ماندن نفس از جوار حضرت حق خواهد بود (همو، ۱۳۶۰، ص ۲۵۵-۲۴۵/ همو، ۱۳۴۱، ص ۲۳۵).

معرفت و اعمال انسان در حیات دنیوی او سرمایه بسیار ارزشمندی است که در این سفر پُرفراز و نشیب همراه اوست و رابطه مستقیم و تنگاتنگی با حیات ابدی آدمی دارد و به فرموده حضرت مولی‌الموحدین امیر مؤمنان علیؑ، دنیا محل تجارت اولیای خداوند است (نهج‌البلاغه، ص ۴۹۳)؛ بنابراین انسان در زندگی دنیوی خویش با کسب معرفت و انجام اعمال و متخلّق گشتن به اخلاق

حسنه، باید به دنبال کسب سود بیشتر از این سرمایه الهی باشد و زندگی بر مدار اخلاق و پای بندی به موازین اخلاقی - هم در بُعد فردی و هم از لحاظ اجتماعی - از جمله مسائل بسیار مهمی است که در تعیین نوع حرکت نفس و ترسیم مقصد نهایی این حرکت نقش بسزایی ایفا می کند و در شکل گیری و تعیین چگونگی حیات جاودانه انسان، از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

## ۲. تجرد نفس

پس از آنکه نفس آدمی به عنوان طائری کوچ کننده از عالم امر به سوی منزلگاه موقتی خویش در عالم ماده شناخته شد،<sup>۱</sup> به یکی از ویژگی های بسیار مهم نفس که او را از موجودات فناپذیر عالم ماده جدا می سازد، خواهیم پرداخت و آن «تجرد نفس» است.

دلایل بسیاری بر این مسئله ارائه شده است و از آنجاکه یکی از ارکان مهم اعتقاد به آخرت و زندگی جاودانه بر «معرفت نفس» استوار است و در معرفت نفس نیز یکی از مسائل اساسی، «تجرد نفس» است که در نهایت به «بقای نفس» منجر می گردد، به اختصار به بیان برخی دلایل تجرد نفس می پردازیم:

**دلیل نخست.** بدن و اعضای مادی انسان از آغاز تولد تا هنگام مرگ، دائماً در حال تغییر و تحلیل و نقصان اند، ولی نفس از ابتدای طفولیت تا آخر، حقیقتی ثابت و استوار بوده که متحول و نابود نمی گردد، بلکه همواره رو به اشتداد است؛ خواه اشتداد درجهت خیر و کمال، یا به سوی سقوط و شقاوت؛ بنابراین روشن است که چنین حقیقتی هرگز نمی تواند از سنخ مادیات فناپذیر و عناصر طبیعی باشد.

**دلیل دوم.** در امور مادی چنین امکانی وجود ندارد که صور متعددی بر یک امر متراکم گردند و نیز امکان ندارد تمامی علوم در یک دفتر ثبت و نگهداری شوند، اما شأن نفس به گونه دیگری است. او صفحه ای عظیم و بیکران است که می تواند صور متعدد و علوم بسیاری را بپذیرد و در خود حفظ کند؛ چنان که امام الحکما امیر مؤمنان علی علیه السلام در اهمیت و جایگاه نفس الهیه می فرماید: «کلُّ وعاءٍ یضیق بما جُعِلَ فیهِ إلا وعاء العلم فإنه یتسعُ به» (نهج البلاغه، ص ۵۰۵).

۱. هَبِطَتْ إِلَیْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وَ رِقَاءَ ذَاتِ تَعَزُّزٍ وَ تَمَنُّعٍ

«کبوتری ارجمند و گرامی، در عین حال استوار و قوی، از جایگاهی بلند و رفیع به سوی تو هبوط کرده و فرود آمده است» (سبزواری، ۱۳۵۱، ص ۲۷۵).

نفس انسان استعداد پذیرش، حفظ و اتحاد با صور علمی و عملی بی‌شماری را داراست که هیچ‌یک مانع وجود دیگری نیستند؛ پس به‌روشنی می‌توان دریافت که ظرف این امور متعدد و متنوع و احیاناً متناقض، از سنخ امور مادی و طبیعی نیست، بلکه لوحی ملکوتی و مجرد است که ظرفیت پذیرش حقایق بسیاری را دارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۲۱۲-۲۱۳ / همو، ۱۳۵۴، ص ۲۹۸-۳۰۱).

علاوه بر این بیانات، در پرتو آیات و روایات منوره نیز به دلایل بسیاری در مورد مسئله «تجرد نفس» دست می‌یابیم که به‌اختصار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. حضرت حق در پیغام آسمانی خویش درباره خلقت انسان می‌فرماید: «... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۴).

در آیه شریفه دو نکته حکایت‌گر برتری نفس نسبت به موجودات مادی و فناپذیر است؛ اولاً، عبارت «أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» نشان‌دهنده این است که جوهر آدمی که عبارت است از نفس، امری انشاشده از سوی حق متعال بوده و برهمن اساس بیان خلقت آن پس از اتمام مراحل خلقت مادی انسان صورت گرفته است تا این مغایرت آشکار گردد.

همچنین عبارت «خَلْقًا آخَرَ» تأکید دوباره‌ای بر این مطلب می‌باشد که نفس آدمی که انشاشده از سوی خداوند است، از سنخ امور فناپذیر و مخلوقات مادی نیست، بلکه خلقت دیگری دارد و امری مجرد و روحانیست.

ثانیاً، عبارت زیبایی «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» نیز اشاره به تفاوت ویژه‌ای در خلقت نفس دارد؛ یعنی خداوند پس از بیان خلقت موجودی به شرافت «نفس»، «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» را بیان کرده و روشن است که این مسئله نفس را به‌عنوان موجودی مجرد و روحانی از دیگر امور مادی جدا می‌سازد.

۲. آیه شریفه دیگری که در این باره بدان می‌توان پرداخت این‌که خداند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (فجر: ۲۷-۲۸).

رجوع «نفس مطمئنه» به سوی ربّ خویش فقط در صورتی معنا می‌پذیرد که میان رجوع‌کننده یعنی نفس و رجوع‌شونده یعنی ربّ العالمین، نوعی سنخیت وجود داشته باشد؛ بنابراین آنچه مادیست، چگونه به حقیقتی که مجرد محض است، رجوع کند؟ پس به‌روشنی تجرد نفس آشکار می‌گردد.

در باره مسئله «تجرد نفس»، احادیث گرانمایه بسیاری از سوی معصومان علیهم السلام بیان شده است:

۱. حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می فرماید: «من عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (ابن ابی جمهور احصائی، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۱۰۲).

آنچه از سوی بزرگمرد وادی توحید بیان شده، حاکی از آن است که با شناخت نفس به شناخت پروردگار متعال می توان نایل گشت. بدیهی است هرگز امری مادی و محدود نشان دهنده و موجب شناخت حقیقت رب العالمین نمی گردد.

۲. پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله در عبارت گهربار دیگری می فرماید: «أَعْرِفْكُمْ بِرَبِّهِ أَعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۲، ص ۹۵).

هرکس به خدا و رب خویش داناتر بود، نفس خویش را بهتر می شناسد و این مسئله بیانگر سنخیت و مناسبتی میان نفس و پروردگار است که به روشنی ممتاز بودن نفس از عالم ماده و مادیات را می توان دریافت.

۳. در روایت دیگری از وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «أَبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۹، ص ۳۲۵).

بیتوته و سُکنی گزیدن نزد رب خویش، حاکی از مقام قرب است که بدون وجود سنخیت میان نفس و رب العالمین، معنا نخواهد داشت. همچنین طعام و شراب نیز مسلماً اموری مفارق از مادیات و عناصر طبیعی اند؛ پس نفس که میهمان این میزبان و الامقام است، امری مجرد و روحانی بوده که قابلیت این قرب و بیتوته و این سنخ از اطعمه و اشربه را داشته باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، صص ۲۱۷ و ۶۸۳).

با اثبات تجرد نفس به روشنی درمی یابیم که آثار و نتایج تمامی آنچه آدمی در بُعد نظر و عمل در حیات دنیوی خویش کسب کرده است، همراه همیشگی این امر مجرد خواهد بود و به همین دلیل پس از مفارقت از بدن مادی دنیوی، این ثمرات و آثار که همگی عین نفس گشته اند، باقی و برقرارند؛ بر همین اساس اهمیت زندگی انسان بر مدار اخلاق و پای بندی او به موازین شرعی و سریان اخلاق در بُعد فردی و اجتماعی، امری ضروری خواهد بود؛ چراکه آثار برجای مانده از یک زندگی اخلاق مدارانه یا عدم التزام به شئون اخلاقی امریست که با نفس آدمی عجین گشته و به سبب تجرد نفس پس از جدایی از بدن مادی دنیوی و زایل گشتن این بدن، آن آثار و نتایج که

دربرگیرنده شاکله نفس و نوع حیات جاودان او هستند، باقی و همیشگی بوده و هیچ‌گونه زوال در این امور مجرد راه ندارد؛ از این رو عدم توجه به چگونگی حیات دنیوی و دوری از موازین شرع و عدم پای‌بندی انسان به اصول اخلاقی، زندگی ابدی و حیات جاودان این حقیقت مجرده فناپذیر را با مخاطرات فراوانی روبه‌رو می‌سازد؛ به همین دلیل نفوس انسانی که در ابتدای حدوث، صورت نوع واحدی به نام انسان محسوب می‌شوند، پس از خروج از قوه انسانیت به سوی فعلیت، به واسطه آنچه در بُعد نظر و عمل کسب نموده و به موجب اتحاد با آثار و ثمرات اعمال و تیز اخلاقی که به آنها متعلق بوده است، به صورت انواع کثیره‌ای از اجناس ملائکه، شیاطین، سباع و بهایم ظهور و بروز می‌یابند (همو، ۱۳۶۰، ص ۲۲۳).

### ۳. بقا و جاودانگی نفس

پس از آنکه تجرد گوهر گرانمایه وجود آدمی را دانستیم، اکنون به‌نیکی می‌توان دریافت که بقا و جاودانگی از آن چنین موجودیست؛ چرا که بدن مادی انسان از ابتدای طفولیت تا هنگام مرگ، رفته‌رفته فرسوده می‌گردد و در نهایت با مرگ و آرمیدن در خاک، به حکم تمامی مادیات از میان خواهد رفت، اما انسان به واسطه آن حقیقت مجردی که داراست، هیچ‌گاه فانی و نابود نمی‌گردد و نفس مجرده انسان هرگز خاموش و بی‌فروغ نخواهد گشت، بلکه به حیات خویش ادامه می‌دهد و نفس باقی پس از مفارقت از بدن مادی و طبیعی که در این دنیا با آن همراه بوده است، با زندگی ابدی و جاودانه مقرون خواهد بود؛ چنان که خداوند متعال می‌فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: ۸۸).

براین اساس نفس را با دو تعلق و وابستگی باید نگریست؛ نخست از آن رو که به طبیعت تعلق گرفته که از این منظر متجدد و سیّال است، ولی وجه دیگر آن از جهت تعلقش به عالم بالا و ذات والای احدیت است که از این حیث همواره باقی و جاودان می‌باشد.

برای روشن شدن مسئله بقا و جاودانگی نفس، به برخی دلایل متعدد که صدرالمُتألّهین<sup>ع</sup> در آثار خویش بیان کرده است، اشاره می‌کنیم:

**دلیل نخست.** نفس انسان همچون امور مادی نیست که ماده و صورتی دارند و به واسطه از میان رفتن علل و اسباب آن امر مادی، این ماده و صورت زایل و آن امر مادی نابود می‌گردد، بلکه صورت نفس، ذات اوست و هرگز از او جدا نمی‌شود و فاعل و غایت نفس نیز ذات والای واجب‌الوجود است که هرگز فنا و نابودی در او راه ندارد؛ پس بقای نفس امریست که از ذات



واجب الوجود که قیوم و مقوم است، سرچشمه گرفته و نفس باقی به بقای حق تعالی است.

**دلیل دوم.** از آنجا که نفس امری مجرد است، اساساً زمان و مکانی ندارد که به واسطه آن، ضد، مخالف و مزاحمی برای او حاصل شود و به واسطه این تراحمات و تعارضات، نفس نابود گردد، بلکه نفس همواره باقی و جاودانه است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۲۲۴ / همو، ۱۳۸۹، ص ۲۴۶).

**دلیل سوم.** ذات نفس از جانب خداوند حکیم و بلندمرتبه بر حبّ به بقا و دوری از فنا و عدم سرشته شده است؛ همان گونه که جناب صدرالمتألهین علیه السلام می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ لِرُوحِهِ حِكْمَةً فِي طَبَعِ النَّفْسِ مَحَبَّةَ الْوُجُودِ وَالْبَقَاءِ وَ جَعَلَ فِي جَبَلَتِهَا كِرَاهَةَ الْفَنَاءِ وَالْعَدَمِ» (همو، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۲۴۱).

از سوی دیگر با ملاحظه زندگی مادی دنیوی درمی یابیم در این عالم با وجود تعارضات و تراحمات بسیار، بقا امری ناممکن خواهد بود و از این رو بقای گوهر وجودی انسان یعنی «نفس» نمایان می شود؛ زیرا اگر به بقا و جاودانگی نفس قائل نباشیم، بدین معنا خواهد بود که آنچه در نهاد انسان از حبّ به بقا و جاودانگی و دوری از فنا و نابودی به ودیعه گذاشته شده، امری باطل و بیهوده باشد و قطعاً چنین مسئله ای از خالق حکیم به دور است (همان، ص ۲۴۱ / همو، ۱۳۵۴، ص ۴۵۶-۴۵۷).

**دلیل چهارم.** در تبیین مسئله «معاد جسمانی»، صدرالمتألهین علیه السلام اصول چندگانه ای را مطرح کرده است. محتوای اصل هفتم به این مسئله اشاره می کند که هویت بدن و تشخّص آن به نفس است نه به جرمش؛ بنابراین آشکار می گردد که اختلاف ماده در نحوه وجود و لوازم آن از «این»، «کم»، «کیف»، «وضع» و دیگر خصوصیات، هیچ آسیبی به آن امری که استمرار و بقا دارد و هویت فرد را معین می گرداند، نخواهد رساند و تشخّص هر فردی وابسته به اتحاد امر باقی به نام نفس با ماده عامی است که باتوجه به هر نشئه وجودی، احکام خاص خود را دارد؛ پس این امر باقی به نام «نفس» است که در زندگی دنیوی با بدن مادی دنیوی همراه می گردد و در احوالاتی که در خواب بر او عارض می شود، به نحوی دیگر و پس از مرگ و مفارقت از بدن دنیوی نیز تعلق این حقیقت باقی به ابدانی متناسب با همان عالم می باشد.

براین اساس جوهر و ذات فرد در زندگی دنیوی و سرای آخرت، یک حقیقت است و تغییر ماده هیچ آسیبی به بقای آن حقیقت واحد نمی رساند؛ زیرا اعتبار ماده در حدّ جنسیت و ابهام لحاظ می شود، نه به صورت خصوصیت و تعیین که در صورت زوال ماده، آن حقیقت به کلی نابود گردد (همو، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۱۹۰-۱۹۱ / همو، ۱۳۶۰، ص ۲۶۶-۲۶۷).

از آنجاکه مسئله «بقا و جاودانگی نفس» از اهمیت بسیاری برخوردار است و آثار علمی و عملی فراوانی در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها به‌ثمر می‌نشانند، آیات شریفه بسیار و روایات منوره فراوانی به این مسئله پرداخته‌اند که به‌اختصار به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. خداوند منان و حکیم در آیه شریفه می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ...» (آل عمران: ۱۸۵).

چشیدن مرگ در صورتی محقق می‌گردد که امری موجود باشد تا بتواند مرگ را بچشد. از سوی دیگر به‌هنگام مرگ، این بدن و تمامی لوازم مادی آن بی‌فروغ می‌گردند؛ بنابراین حقیقتی باقی و جاودانه به نام «نفس» است که چشیدن موت به آن نسبت داده شده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۵۴۲-۵۴۳).

۲. در آیه مبارکه دیگری آمده است: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ فِتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ...» (آل عمران: ۱۶۹-۱۷۰) و چه زیبا خداوند والامقام کسانی را که در راه او مرگ را ملاقات کنند، زندگان نزد خویش معرفی می‌دارد. مسلم است که حیات آنان نزد پروردگار، حیاتی فراتر از این زندگی دنیویست، بلکه منظور همان زندگی جاودانه‌ای است که نفس باقی و سعادت‌مند چنین اشخاصی بدان بشارت داده شده‌اند<sup>۱</sup> (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۸-۲۴۹).

روایات گرانمایه بسیاری نیز در این باره مطرح شده است که به‌اختصار به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. در حدیث نبوی ﷺ آمده است: «ما خلقتم للبقاء بل خلقتم للقاء و إنما تغفلون من دارٍ إلی دارٍ ...» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۸، ص ۷۸)؛ یعنی اساساً خلقت آدمی به‌منظور بقاست و چنین موجودی که حقیقتش بر بقا سرشته شده است، هیچ‌گاه امکان زوال و نابودی در آن راه ندارد.

۲. در حدیث دیگری آمده است: «الثَّوَابُ لَا يَأْكُلُ مَجْلِبُ الْمَعْرِفَةِ وَالْإِيمَانِ ...» (همو، ۱۴۰۳، ج ۵۸، ص ۹۰).

زمین آنچه را هم‌سنگ با اوست، در خود نگاه می‌دارد و مسلم است که منزل و مأوای ایمان، بدن مادی انسان نیست، بلکه نفس او منزلگاه ایمان بوده که هرگز نابود و فانی نخواهد گشت (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۲۸۱-۲۸۲).

تا اینجا هویت نفس به‌عنوان گهری گرانمایه از عالم امر مشخص گردید. همچنین تجرد و

۱. برای اطلاع بیشتر درباره آیاتی که به مسئله «بقای نفس» پرداخته‌اند، به کتاب أسرار الآیات جناب صدرالمتألهین\* مراجعه شود.

جاودانگی چنین موجود والایی را به نیکی دریافتیم. اگر آدمی در همین چند مسئله به درستی بیندیشد، اهمیت و خطیر بودن زندگی موقتی و چندروزه دنیا را به روشنی درمی یابد و خود را در برابر آن مسئول می داند.

مرحوم صدرالمتألهین<sup>ع</sup> در بیانات نورانی خویش آدمی را همچون تاجری می داند که از منزلگاه دنیا به سوی سرای آخرت در سفر است. سرمایه این سفر خطیر، حیات دنیوی اوست و سود این تجارت گرانمایه، حیات ابدی اخروی و کسب نعمت لقاء و رضوان الهی است و خسران و زیان در این تجارت، نابودی نفس به واسطه محجوب ماندن از جوار حق و دار کرامت می باشد (همو، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۳۰۳ / همو، ۱۳۸۹، ص ۳۵۲).

براین اساس حرکت نفس که حقیقت آن بر حبّ به بقا و جاودانگی سرشته شده است، حرکتی بس عظیم و سرنوشت ساز بوده که این مسئله لزوم حساسیت و افزودن تلاش در زندگی دنیوی را به روشنی آشکار می سازد.

باور به بقا و جاودانگی نفس، انسان خردمند را به اندیشه عمیقی وامی دارد؛ زیرا حیات جاودانه انسان به دست خویش ساخته و مهیا می گردد و آن روز که پرده ها کنار می روند و حقیقت آشکار می شود، انسان خواهد دید در منزلگاه موقتی خویش چه ابدیتی را برای خویش تن ترسیم کرده است. جناب صدرالمتألهین<sup>ع</sup> در آثار پُرخیر و برکت خویش بر مسئله پیوند ناگسستنی میان اعمال، عقاید و ثبات آدمی در دنیا با نفس جاودانه او، تأکید فراوانی کرده است. این مسئله گویای این حقیقت است که اعتقادات، اعمال، اخلاق و ثبات انسان در دنیا از چه اهمیت و جایگاهی برخوردار می باشد.

کسانی که به حقیقت نفس به عنوان امری جاودانه و باقی باور ندارند یا اینکه به باور خویش التزام عملی ندارند و تمامی حقیقت خود را در این بدن مادی و زندگی دنیوی خلاصه می کنند و چشم و گوش و دیدن و شنیدن خویش را فقط به چشم و گوش مادی می دانند، چون قیامت برپا می گردد و آن چشم مادی عاریتی را از دست می دهند و دیگر توان دیدن حقایق را ندارند، آنجاست که رو به سوی پروردگار حکیم می گویند: «قال رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا...» (طه: ۱۲۵)؛ چراکه آنان حقیقت خود را همان بدن مادی و همان چشم عاریتی می پنداشتند و چون با مرگ آن را از دست داده اند، گمان برند که خداوند متعال آنان را نابینا ساخته است، غافل از اینکه خود در بی خبری به سر برده و برای این هنگامه سترگ، بصر و بصیرتی کسب نکرده اند (صدرالدین شیرازی،

۱۳۴۰، ص ۳۶-۳۷)؛ بنابراین قیامت، حقیقتی است که انسان به دست خویش آن را ترسیم نموده و هر عمل، اخلاق و نیتی که از آدمی سر می‌زند، زیربنای یک زندگی ابدی را شکل می‌دهد.

حکیم الهی مرحوم صدرالمتألهین<sup>ع</sup> معتقد است باطن آدمی در این دنیا، ظاهر او در آخرت است و آنچه برای او در این موطن غیب به حساب می‌آید، در سرای آخرت شهادت خواهد بود (همو، ۱۳۸۹، ص ۳۶۲/ همو، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۳۳۲)؛ از این رو هر اعتقاد و نیتی که انسان در این دنیا دارد، هر فعلی که از او صادر می‌گردد و هر اخلاقی که در زندگانی دنیوی با آن خو می‌گیرد، حقیقت و باطنی دارد که در این دنیا بر آدمی پوشیده و پنهان است و چون مرگ فرا رسد، ظاهر همه آن امور پنهان شده را می‌بیند. در آن هنگام دیگر فرصت تغییر آن حقایق را نخواهد داشت؛ بنابراین اعمال و اخلاق انسان در دنیا، علاوه بر آثاری که در زندگی مادی از خود بر جای می‌گذارند، آثار دیگری نیز در نفس به وجود می‌آورند که با تکرار افعال و ملکه‌گشتن اخلاق، آن آثار قوت و رسوخ بیشتری در نفس می‌یابند تا آنجا که این آثار و ملکات، حقیقت نفس و نوع حیات جاودانه او را شکل می‌دهند (همو، ۱۳۸۹، ص ۳۳۵-۳۳۶/ همو، ۱۳۶۰، ص ۲۸۸-۲۸۷/ همو، ۱۳۵۴، ص ۴۶۳-۴۶۴).

حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی<sup>ص</sup> در این باره می‌فرماید: «کَمَا تَعِشُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ وَ كَمَا تَبْعَثُونَ تُحْشَرُونَ» (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۷۲). آن روز که پرده‌ها و حجب کنار می‌روند، آدمی با حقیقت آنچه در دنیا کسب کرده است، روبه‌رو می‌شود؛ زیرا باطن انسان سرشته شده بر قوای متعددی است که برخی جنبه قدسی دارند و بعضی جنبه شیطانی. اگر نفس آدمی ضعیف باشد، سپاهیان شیطان بر او غلبه می‌نمایند و در آنجا مستقر می‌شوند و اگر نفس را به نیروی ایمان و نور علم تجهیز و متخلّق به اخلاق حسنه نماید، در زمره قدسیان وارد گشته و با آنان محشور می‌گردد؛ از این رو تا زمانی که انسان محصور در این دنیا است، نخواهد دانست مرگ او در چه بستری رخ می‌دهد؛ بدین معنا که نمی‌داند در مملکت قدسیان با مرگ ملاقات خواهد کرد یا در سرزمین سپاهیان شیطان؟

محشر همچون ساحل عمر آدمیست که در آنجا بار کشتی خود را پایین آورده، پهن می‌نماید و آشکار می‌سازد. آنجاست که ذره ذره اعمال و کشته‌های خویش را حاضر می‌بیند: <sup>۱</sup> «... مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ

۱. درختی که پروردی آمد به بار  
اگر بار خار است، خود کشته‌ای

بیابی هم اکنون برش در کنار  
و اگر پرنیان است، خود رشته‌ای

صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رُبُّكَ أَحَدًا ...» (کهف: ۴۹).

در روز رستاخیز هرکس میهمان کرده‌های خویش در دنیاست و هر ملکه‌ای که در این جهان بر نفس آدمی مسلط گردد، در زندگی جاودانه، نفس به همان صورت ظهور می‌یابد؛ از این رو هر نیک‌بختی به سوی اهل خویش و هر شقاوتمندی به سمت یاران خود باز خواهد گشت (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ص ۲۶۸-۲۶۹ / همو، ۱۳۵۴، ص ۴۵۸).

از اینجا درمی‌یابیم بهشت و جهنم یا سعادت‌مندی و شقاوت در جان همین جهان نهفته و آنچه نوع زندگی جاودانه هرکس را معین می‌کند، نفس آدمیست که با اختیار و انتخاب خویش در این دنیا به واسطه اعمال، اخلاق و ثبات گوناگون شکل می‌گیرد (همو، ۱۳۴۱، ص ۲۴۹).

منشأ پاداش و کیفر صرف کردار یا گفتاری که از انسان سر می‌زند، نمی‌تواند باشد؛ زیرا کردار و گفتار از امور مادی‌اند و امور مادی نیز محدود و زایل‌شدنی‌اند؛ به همین دلیل نمی‌توان علتی محدود و متناهی را برای معلولی نامتناهی فرض کرد؛ بنابراین قطعاً از این کردار، گفتار و اخلاق، ملکه‌ای راسخ در نفس حاصل می‌شود که نفس انسان در حیات جاودانه خویش بر اساس آن ملکه راسخ شکل می‌گیرد و طبق همان مستحق ثواب یا عقاب می‌گردد (همو، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۲۹۳ / همو، ۱۳۶۳، ص ۶۴۶-۶۴۷).

با این احوالات، انسان خردمند به روشنی درمی‌یابد که حرکت او در زندگی موقت دنیایی، باید بر اساس آموزه‌های وحیانی و آموزگاری عقل صورت پذیرد و هرگز با چنین باوری بقا و جاودانگی خود در لذت و بهجت ابدی را به لذایذ زودگذر و محسوسات فانی نمی‌فروشد؛ به همین دلیل انسان خدا‌باور و معتقد به حیات جاودانه، در این دنیا به کمک رسول باطنی خویش یعنی عقل و در پرتو رسولان بیرونی که از سوی خداوند متعال به مدد انسان‌ها فرستاده شده‌اند، سعی در تعدیل تمامی قوای خویش از شهوت، غضب و... می‌نماید. از اینجاست که به یاری وحی و عقل، پای در زندگی اخلاق‌مدارانه و متشّرعانه می‌نهد؛ زیرا چنین انسانی به یقین می‌داند هر خُلق نیک یا غیرنیک که از او سر می‌زند، خشتی از زیربنای زندگی ابدی او را خواهد ساخت. از سوی دیگر یکی از ویژگی‌ها که در سرشت تمامی انسان‌ها وجود دارد، این است که همواره پیرامون آینده اندیشه می‌نمایند و نسبت به آن دچار بیم و امیدند (همو، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۸۱).

در این صورت با اعتقاد به بقای نفس، انسان خود را در مقابل آینده‌ای ابدی که ساخته دست

خویش است، ملاحظه می‌کند؛ به همین دلیل با رسوخ چنین اعتقادی در جان آدمی، او می‌کوشد با تعدیل قوای خویش در پرتو تعالیم نورانی شرع مقدس، متخلّق به اخلاق الله گردد؛ زیرا تمامی احکام، تکالیف، وظایف و قوانینی که بشر در بُعد فردی، اجتماعی و اقتصادی برای اداره یک زندگی اخلاق‌مدارانه و سالم بدان احتیاج دارد، منحصرأ در دست خداوند، خالق، مالک، حاکم و مدبّر حقیقی آنهاست و به‌طور نکوینی هیچ‌کس حق ندارد و قادر نیست قوانین جامع و کامل و متناسب با تمامی ابعاد وجودی و نیازهای واقعی انسان چه در بُعد فردی و چه در بُعد اجتماعی را وضع نماید؛ زیرا انسان به هر میزان که تعالی و پیشرفت کرده باشد، باز هم شاکله اصلی خویش را که فقر محض به ذات مقدس واجب تعالی است، به‌همراه دارد؛ پس همواره محتاج است و علم و قدرت او برای تشخیص تمامی جوانب یک زندگی اخلاق‌مدارانه که تأمین‌کننده سعادت ابدی او باشد، محدود و ناقص است.

براین اساس با اعتقاد به «بقای نفس» درمی‌یابیم همان‌گونه که غضب در این دنیا آثاری چون سرخی چهره، شدت حرارت و... را به‌دنبال دارد، آثاری نیز در نفس انسان بر جای می‌گذارد که زایل‌شدنی نیستند و پس از مرگ هویدا می‌گردند؛ به همین دلیل است که به حکم عقل و به راهنمایی شرع مقدس، خلق خود را از غضب به‌دور می‌دارد و به همین صورت است تمامی اخلاق پسندیده یا ناپسندی که در انسان‌ها شکل می‌گیرند و رشد می‌نمایند (همو، ۱۳۴۰، ص ۳۶-۳۷/ همو، ۱۳۵۴، ص ۴۶۳-۴۶۴).

سرّ اینکه پروردگار رؤف و حکیم در شرع مقدس، اموری را بر ما واجب و از اموری نهی فرموده است، در همین مسئله است که انسان طبق این اوامر، اعمال، اعتقادات و اخلاق خویش را برای زندگی ابدی تنظیم نماید. او چون طبیبی مهربان برای درمان درد بیماران، دستور به انجام و ترک اموری می‌نماید که اگر طبق آن عمل نمایند، از بیماری‌هایی می‌یابند و درغیراین صورت در سختی و درد خویش باقی خواهند ماند، حال آنکه اطاعت یا سرپیچی آن بیمار هیچ تأثیری در طیب یا ناپسندی پس انسان در پرتو اوامر الهی، دردهای اخلاقی خویش را می‌شناسد و درمان می‌کند و ابدیت خود را از شقاوت و تاریکی نجات می‌دهد. جناب صدرالمتألهین<sup>ع</sup> این‌گونه حکیمانه می‌فرماید: «النفوس فی هذا العالم بمنزلة المرضی والأرض دارالمرض والأنبياء هم الأطباء المبعوثون من قبل الله، فمنهم من أطاع و منهم من عصی...» (همو، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۲۱۲)؛ براین اساس برای حاصل شدن حیات معنوی،

انسان باید بکوشد که طبق اوامر الهی، تمامی قوای نفسانی را که لشکریان نفس اند، تعدیل نماید. آنچه وحی الهی برای آدمیان به ارمغان آورده، به منظور تأمین و تعدیل نیازهای بشری است و نیز اینکه هر قوه‌ای از قوای انسان در جایگاه خویش و محدوده مشخص خود عمل نماید. در این صورت است که اخلاق الهی بر فرد و جامعه حاکم می‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۷۲۶).

از آنجاکه در وجود انسان اوصاف فراوانی از شهوت، غضب، مکر، کینه، حسد، ریا و... وجود دارد، اگر این اوصاف به وسیله عقل و شریعت کنترل نشوند، دائماً سبب آزار آن شخص می‌شوند و آثار بسیاری را در صحیفه نفس برپا و استوار می‌گردانند که انسان در این دنیا از درک این اثرات محجوب بوده و چون مرگ فرا رسد، حقیقت تمامی آن اوصاف را در نفس خویش می‌بیند و حشر او به همان صورت خواهد بود. پیامبر ﷺ در این باره می‌فرماید: «یبعث العبد علی ما مات علیه» (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۲۸)؛ بنابراین انسانی که به حکم عقل و شرع، زندگی اخلاق مدارانه‌ای را در پیش گیرد و بکوشد در بُعد فردی و اجتماعی در مدار اصول اخلاقی حرکت نماید، به یقین چنین فردی در سرای آخرت، طبق همان ملکات راسخه‌ای که از آن اخلاق حسنه برایش حاصل گردیده، حشر و نشر خواهد داشت و به یقین حُسن اخلاق وی، نفس باقی او را هم نشین نیک بختان و سعادت‌مندان قرار خواهد داد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، صص ۲۶۴ و ۲۸۵)؛ از این رو آدمی تا هنگامی که در دنیاست، مالک کردار، رفتار و اخلاق خویش است و به خواست و اختیار خود می‌تواند هر آنچه را اراده نماید، از خیر یا شر برای خویشتن کسب نماید.

اما باید دانست پس از مرگ، اخلاق و کردار انسان مالک نفس او می‌گردند؛ بنابراین انتخاب یک زندگی اخلاق مدارانه و بر مدار شرع مقدس یا عدم پذیرش آن، همان امریست که زندگی ابدی و نفس باقی او را شکل خواهد داد و اگر انسان دارای فطرت بیدار، عقل سلیم و اراده‌ای استوار باشد، هرگز زندگی ابدی خویش را با زندگی موقت و لذات فانی معامله نخواهد کرد؛ به همین دلیل باور به بقای نفس، آدمی را به پیمودن مسیر زندگی بر مدار اخلاق سوق خواهد داد.

### نتیجه

از آنچه مختصراً بدان اشاره شد، این گونه به دست می‌آید که آدمی سرشته شده از جسم و جان است و میان بدن مادی و نفس مجرد او رابطه عمیقی در زندگانی دنیوی برقرار می‌باشد. از سوی دیگر پروردگار حکیم ذات انسان را بر حبّ به بقا و دوری از فنا و نابودی سرشته است؛ به همین دلیل پس از

مفارقت نفس از بدن و نابودگشتن بدن مادی، حقیقت انسان که عبارت است از نفس مجرد او، هرگز نبود نخواهد شد و به حیات جاودانه خویش ادامه می‌دهد. همچنین چگونگی زندگی جاودانه و ابدی هرکس تابع نفس باقی او خواهد بود که در زندگی دنیا توسط علم و عمل صالح ساخته می‌شود.

به‌همین دلیل ارزش و جایگاه مهم زندگی فردی و اجتماعی انسان در این دنیا به‌روشنی آشکار می‌گردد و به نیکی درمی‌یابیم که هر اعتقاد، نیت، عمل و اخلاقی که در حیات دنیوی خویش با آن خو گرفته‌ایم، علاوه بر آثاری که در زندگی مادی بر جای می‌گذارد، آثار باقی و ملکات راسخی نیز درون نفس ایجاد می‌نماید و اساساً نفس آدمی توسط همین اعمال، اخلاق و عقاید، برای زندگی ابدی ساخته می‌شود؛ به‌همین خاطر است که بخش فراوانی از دستورات شرع مقدس، اوامر و نواهی اخلاقی متناسب با حیات جاودانه انسان است.

براین اساس اگر انسان دارای فطرت بیدار و عقل سلیم باشد، در پرتو شرع مقدس و با مدد عقل، گزاره‌ها و آموزه‌های اخلاقی را در حیات دنیوی خویش اختیار می‌نماید تا بدین طریق بقا و جاودانگی او در نظام ابدیت، همراه با بهجت و سرور تأمین گردد؛ در این صورت است که انسان معتقد به جاودانگی نفس، در زندگی خود جانب احتیاط را سنجیده و بر مدار اخلاق حرکت می‌نماید و تمامی قوای نفس او به کنترل شرع و عقل درآمده و تعدیل می‌گردد. چنین فردی از آنجاکه خود را در مقابل ابدیت و بقایی می‌نگرد که خود، سازنده آن است، رفته‌رفته از ردای اخلاقی و خُلق و خوی شیطانی دور می‌گردد و حُسن خلق و رفتار و تیات صالح، زندگی ابدی او را سراسر خیر و بهجت می‌نماید.

به‌همین دلیل باور به جاودانگی و بقای نفس و اینکه علم و عمل شخصیت ابدی انسان را می‌سازند، از مهم‌ترین عوامل تشویق‌کننده آدمی به ارزش‌های اخلاقی و مؤثرترین عامل بازدارنده از منهیات و مهلکات اخلاقی به حساب می‌آید. چنین اعتقادیست که معنادار بودن زندگی و غایت‌مندی آفرینش را برای آدمی به ارمغان می‌آورد و این امر باعث ایجاد امید و آرامش فردی و اجتماعی می‌گردد.



منابع

- \* قرآن کریم.
- \*\* نهج البلاغه.
۱. ابن ابی جمهور احصائی، محمد بن زین الدین؛ عوالی اللئالی فی الأحادیث الدینیة؛ ج ۴، تصحیح مجتبی عراقی؛ قم: دار سیدالشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق.
  ۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد؛ النهاية فی غریب الحدیث والأثر؛ ج ۱، تحقیق و تصحیح محمود محمد طنحی؛ قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
  ۳. انصاری شیرازی، یحیی؛ دروس شرح منظومه؛ ج ۴، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
  ۴. جوادی آملی، عبدالله؛ تحریر ایفاظ النائمین؛ ج ۲، قم: اسراء، ۱۳۹۴.
  ۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ق.
  ۶. سبزواری، ملاهادی؛ أسرارالحکم؛ تصحیح سیدابراهیم میانجی؛ تهران: چاپ اسلامیة، ۱۳۵۱.
  ۷. صدرا لدین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ رسالة الحدوث؛ ترجمه محمد خواجهوی؛ تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۶.
  ۸. —؛ أسرار الآیات و أنوار البینات؛ تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۹.
  ۹. —؛ الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة؛ ج ۹۸، تهران: چاپخانه حیدری، ۱۳۷۹ق.
  ۱۰. —؛ الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰.
  ۱۱. —؛ المبدأ والمعاد؛ تصحیح جلال الدین آشتیانی؛ تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۴.
  ۱۲. —؛ رساله سه اصل؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
  ۱۳. —؛ عرشیه؛ ترجمه غلامحسین آهنی؛ اصفهان: کتابفروشی شهریار، ۱۳۴۱.
  ۱۴. —؛ مفاتیح الغیب؛ ترجمه محمد خواجهوی؛ تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۳.

۱۵. قمی، عباس؛ سفینه البحار؛ ج ۸، قم: اسوه، ۱۴۱۴ق.
۱۶. لاهیجی، محمد؛ شرح گلشن راز؛ تهران: کتابفروشی محمودی، ۱۳۳۷.
۱۷. مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی؛ بحار الأنوار؛ ج ۵۸، ۶۷ و ۸۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۸. —؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ؛ ج ۹-۱۰، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ق.